

گونه‌شناسی منشاء مرگ در اساطیر جهان

دکتر حسین صابری ورزنه* - دکتر سید سعیدرضا منتظری**

استادیار ادیان و عرفان دانشگاه تهران - استادیار ادیان و عرفان دانشگاه تهران

چکیده

اسطوره‌ها که به نحوی حکایت ورود عناصر مینوی (خیر یا شر) به ساحت انسانی هستند، مضامین متفاوتی را به تصویر می‌کشند و سخنان بسیاری را می‌توان از آن‌ها استنباط کرد. در این میان، اسطوره‌هایی وجود دارد که به منشاء اموری همچون منشاء جهان، منشاء انسان، منشاء داروها، منشاء گیاهان و منشاء حیوانات و... می‌پردازند، مرگ نیز بخشی از این سنخ را به خود اختصاص می‌دهد. اسطوره‌های منشاء مرگ دارای انواع گوناگون و لایه‌های متفاوتی هستند و در میان فرهنگ‌های مختلف می‌توان نشانه‌هایی از آن‌ها را یافت. از این جهت، تحقیق در گونه‌شناسی چنین اسطوره‌هایی می‌تواند راه را برای تحلیل دقیق‌تر اسطوره‌های ملل هموارتر سازد و هدف از این تحقیق نیز رسیدن به گونه‌شناسی اسطوره‌های منشاء مرگ در اساطیر اقوام و ملل مختلف است. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و با رویکردی تطبیقی نشان دهنده آن است که این اسطوره‌ها به دو نوع انسان‌مدار (انسان آگاهانه یا ناآگاهانه موجب ورود مرگ به زندگی می‌شود) و غیرانسان‌مدار (موجودی غیرانسانی موجب چنین رخدادی می‌گردد) تقسیم می‌شوند که هر یک از این دو گونه نیز دارای تقسیمات متفاوتی هستند.

کلیدواژه‌ها: اسطوره، مرگ، انسان، خدا، گونه‌شناسی.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۰۴/۰۲

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۰۶/۱۰

*Email: h_saberi_v@ut.ac.ir (نویسنده مسئول)

**Email: ssmontazery@ut.ac.ir

مقدمه

مفهوم مرگ و سرنوشت مردگان، همواره ذهن انسان‌ها را در طول تاریخ به خود مشغول کرده است. از انسان‌های ابتدایی گرفته تا فرهنگ‌های مدرن، از مردم عامی گرفته تا عالمان و فیلسوفان و از مؤمنان به خدا و خدایان گرفته تا ملحدین و خداناباوران، همگی به نحوی با مسئله مرگ درگیر بوده و هستند و می‌توان گفت که حوزه‌های مختلف تفکر بشری، شامل فلسفه، الهیات، اخلاق، فیزیولوژی، تاریخ، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و... به نحوی در اطراف این مفهوم، اندیشه‌ها و تجویزاتی را تدارک دیده‌اند. (ابرسول^۱: ۲۰۰۵: ۲۲۳۶) «با مفروض گرفتن مرگ، شگفت‌انگیز نیست که در همه فرهنگ‌ها، تا بدانجا که دانش ما به ما می‌گوید، تصور مردن، افکار و تخیل انسان‌ها را به خود مشغول داشته است.» (فان بارن^۲: ۱۹۸۷: ۲۵۱)

در بحث‌های متعددی که درباره مسئله مرگ ذکر شده، یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها، منشاء مرگ است. ذهن انسان به محض مشاهده پدیدارهای مختلف که وقوع گه‌گاهی دارند، معطوف به علت وقوع آن پدیدارها نموده و پدیده مرگ نیز از این قاعده مستثنی نیست. فارغ از توجیحات فلسفی یا زیست‌شناختی که در باب چیستی مرگ و منشاء آن مطرح شده، در تاریخ اندیشه و عمل دینی بشر نیز می‌توان موارد متعددی را در نظر آورد که انسان دینی، در غالب حکایات و اسطوره‌ها، به نحوی درصدد تبیین چرایی وقوع مرگ برآمده است. (لانگ^۳: ۱۸۹۷: ۱۷۷) خود وجود تبیین‌های دینی در خصوص منشاء مرگ را می‌توان امری جهان‌شمول دانست، (هارتلند ۱۹۰۸: ۴۱۱) اگرچه محتوای تبیین‌های ارائه شده در دوره‌ها و مکان‌های مختلف، تفاوت‌هایی پر دامنه را به خود دیده است. بنابراین،

1. Ebersole
3. Lang

2. Van Baaren

در دین‌شناسی و اسطوره‌شناسی تطبیقی، آثار قابل توجهی وجود دارد که به مسئله منشاء مرگ در تاریخ ادیان پرداخته است. البته باید توجه داشت که در بسیاری از فرهنگ‌ها، گریزناپذیری مرگ، امری عارضی دانسته می‌شود که اصولاً ذات طبیعت زندگی انسان نیست، بلکه بشر اولیه در اصل، بی‌مرگ و فناپذیر بوده و به دلایلی دچار عارضه مرگ‌پذیری شده است. (ابرسول ۲۰۰۵: ۲۲۳۶)

در انگاره‌های ادیان مختلف، در پاسخ به پرسش از منشاء مرگ، به موارد متعددی اشاره شده است که در آن میان، گناه یا نافرمانی از امر خدا/خدایان یا موجودی/موجوداتی الهی، به واسطه داستان مربوطه در سفر آفرینش، شهرتی افزون‌تر و گسترده‌تر به خود دیده است. (هارتلند^۱ ۱۹۰۸: ۴۱۱) نگاهی دقیق به تاریخ ادیان، حاکی از این است که در میان بسیاری از اقوام و ملل و از جمله در نزد بسیاری از قبایل ابتدایی، اندیشه‌هایی مشابه را می‌توان یافت که به نحوی مرگ را نوعی خطا (عمدی یا غیرعمدی) از سوی بشر و حتی موجودات دیگر دانسته‌اند. بنابراین، دامنه ارتباط بین خطا/گناه و مرگ، بیشتر از آن چیزی است که در وهله اول به ذهن خطور می‌کند، مضاف بر این می‌توان دلایل متعدد دیگری نیز داشته باشد. با توجه به این مسئله، پرسش اصلی این پژوهش به قرار زیر است:

۱- در حکایات و اسطوره‌های ادیان و اقوام مختلف، چه گونه‌های کلی را درباره تبیین منشاء مرگ، می‌توان تشخیص داد؟

اهمیت و ضرورت پژوهش

در اینجا ذکر یک نکته ضروری است و آن اینکه در این پژوهش، تعریف علمی یا فلسفی مرگ و همچنین چیستی گناه مورد توجه نیست؛ اگرچه به فراخور

1. Hartland

بحث، اشاراتی در این خصوص مطرح شده است. به بیان ساده، منظور از مرگ، جداییِ همیشگی انسان از زندگی معمول و مرسوم با انسان‌های دیگر در همین دنیا است. فلذا تصوراتی از قبیل مرگ موقت و بازگشت دوباره به زندگی که در بسیاری از ادیان قبیله‌ای و یا ادیان بزرگ مورد توجه و تصدیق قرار گرفته است، مرگ واقعی دانسته نمی‌شود؛ بلکه گاهی صورت مطلوب فناپذیری تلقی شده و محروم شدن از آن را تعبیر به میرایی واقعی کرده‌اند و از منشاء آن سخن گفته‌اند. از این جهت، با روش توصیفی - تحلیلی و با رویکرد تطبیقی ابتدا تبیین‌های مختلفی که در خصوص منشاء مرگ در ادیان گوناگون ارائه شده است، دسته‌بندی و گونه‌شناسی می‌شود و سپس برای هر سنخ نمونه‌هایی از اسطوره‌های اقوام و ملل مختلف ذکر می‌گردد.

در اواخر قرن نوزدهم اندرو لنگ طبقه‌بندی از اسطوره‌های مربوط به منشاء مرگ ارائه داد، (۱۸۹۷: ۱۹۸-۱۷۶) و در ۱۹۱۷ فرانتس بوآس^۱ مقاله‌ای درباره‌ی این اسطوره‌ها در میان سرخپوستان آمریکای شمالی منتشر کرد. (۱۹۱۷: ۴۹۱-۴۸۶) همچنین هرمان باومان^۲ در ۱۹۳۶ و هانس آبراهامسن^۳ در ۱۹۵۱ طبقه‌بندی‌هایی از اسطوره‌های آفریقایی در خصوص منشاء مرگ ارائه کردند. (فان بارن ۱۹۸۷: ۲۵۱-۲۵۲) تقسیم‌بندی لنگ از منشاء‌های مطرح شده برای مرگ در فرهنگ‌های مختلف، به قرار زیر است:

الف: ورود مرگ به خاطر نقض ممنوعیت یا تابویی رازوار؛

ب: ورود مرگ به دلیل گناه ناظر به نوعی غفلت از یک رسم، دستور، پیام

یا...؟

1. Boas

2. Hermann Baumann

3. Hans Abrahamsson

ج: ورود مرگ به واسطهٔ یک اتفاق (مثل کشتن سهوی یک فرد یا موجودی الهی). (لنگ ۱۸۹۷: ۱۸۲-۱۸۱)

هارتلند نیز در مقدمه‌ای که بر مدخل مرگ در *دایرةالمعارف دین و اخلاق* هستینگز^۱ نوشته است، تقسیمی سه‌گانه را در خصوص منشاء مرگ در نگرهٔ ادیان مطرح می‌کند:

الف: نافرمانی از امری الهی؛

ب: لعن و نفرین خداوند بدون اینکه ارتباطی با نافرمانی داشته باشد؛

ج: خصومت یا غفلتی که یک حیوان یا انسان یا موجودی دیگر به خرج می‌دهد. (۱۹۰۸: ۴۱۲-۴۱۱)

فان بارن نیز در مدخل مرگ در *دایرةالمعارف دین الیاده* سنخ‌شناسی ارائه می‌دهد که با برخی موارد که در پیش گفته شد اشتراکات و تمایزهایی دارد، در پایان هشت سنخ اسطوره را که ناظر به منشاء مرگ هستند، تشخیص می‌دهد:

۱- مرگ سرنوشت طبیعی بشر لحاظ شده، یا حداقل این‌گونه تلقی می‌شود که مرگ بر طبق ارادهٔ ازلی خدایان رقم خورده است؛

۲- مرگ یک خدا یا موجود اسطوره‌ای دیگر، باعث سربرآوردن مرگ در جهان بشری نیز شده، و بنابراین، به هیچ وجه معلول رفتار آدمی نیست؛

۳- مرگ انسان نتیجهٔ نبرد میان موجودات الهی است؛

۴- مرگ نتیجهٔ فریبی است که انسان از جانب خدا یا موجود اسطوره‌ای دیگری متحمل شده، و یا حاصل بی‌توجهی یا حماقت چنین موجودی است؛

۵- مرگ پیامد قصور آدمی است، که گاه در دیدهٔ ما بسیار بی‌اهمیتی است؛

۶- مرگ پیامد قضاوتی خطا یا انتخابی نادرست از سوی آدمی است؛

۷- مرگ نتیجه نوعی گناه است، گناهی که معمولاً و نه البته منحصرأ از سوی انسان سر می‌زند.

۸- آدمی می‌میرد چون خودش به مرگ راغب شده است. (فان بارن ۱۹۸۷: ۲۵۲)

سنخ‌شناسی لنگ و هارتلند، بخش وسیعی از اسطوره‌های منشاء مرگ را پوشش می‌دهند، اما همچنان بسیاری از آن‌ها را رها می‌کنند. از این جهت، جامعیت مقتضی را ندارند و لازم است سنخ‌های دیگری به آن‌ها افزوده شود. در مقابل، سنخ‌شناسی فان بارن جامعیت بیشتری از خود نشان می‌دهد و به سنخ‌هایی اشاره می‌کند که در تقسیم‌بندی لنگ و هارتلند بدان‌ها پرداخته نشده است، اما دچار نقص ابهام و هم‌پوشانی است. به طور خاص، نمونه‌هایی که برای سنخ دوم می‌آورد، دچار ابهام هستند و مشخص نیست که آیا واقعاً باید آن‌ها را سنخی مجزا دانست و یا در ذیل سنخ‌های دیگر دسته‌بندی کرد. از سوی دیگر، نمونه‌هایی که برای موارد ۱، ۲ و گاهی ۳ می‌آورد نیز دچار هم‌پوشانی و اشتراک در مضامین هستند و چندان نمی‌توان مرز مضمونی برخی از این اسطوره‌ها را با یکدیگر مشخص کرد.

پیشینه پژوهش

در بین محققان و مترجمان ایرانی نیز تحقیقاتی در قالب تألیف یا ترجمه در خصوص مسئله مرگ در حوزه اساطیر صورت گرفته است (تألیف و ترجمه) که البته بیشتر جنبه مصداقی دارند و محدوده فرهنگی یا دینی خاصی را مورد نظر قرار داده‌اند، یا حداقل می‌توان گفت که سنخ‌شناسی مشخصی از گستره مربوط به اسطوره‌های منشاء مرگ را مطرح نساخته‌اند.

س ۱۵ - ش ۵۶ - پاییز ۹۸ _____ گونه‌شناسی منشاء مرگ در اساطیر جهان / ۱۸۹

مهدی رضایی (۱۳۸۳)، در آفرینش و مرگ در اساطیر، به آفرینش و زندگی و مرگ توجه داشته است، و به سنخ‌شناسی اسطوره‌ها پرداخته است.

خدیجه امامی، علی‌رضا حسن‌زاده و فریبا شریفیان (۱۳۹۴)، در مرگ و زندگی از منظر زبان، اسطوره و تاریخ، با نگاه مردم‌شناختی و معطوف به حوزه فرهنگی ایران بحثی را به میان آورده است.

عبدالرضا ناصر مقدّسی (۱۳۹۴)، در فصل چهارم رستاخیز اسطوره، به تحلیل مرگ در حماسه گیل‌گمش پرداخته است.

کاتی آرتور بورلند (۱۳۸۷)، در اسطوره‌های حیات و مرگ، به روایت اساطیر زندگی و مرگ پرداخته ولی دغدغه گونه‌شناسی نداشته است.

میرچا الیاده (۱۳۹۰)، در اسطوره بازگشت جاودانه، به بررسی حیات و مرگ در راستای تحلیل فلسفی تاریخ در اسطوره‌ها و آیین‌ها پرداخته است.

زهرا حسین آبادی (۱۳۹۴)، در مقاله «بررسی اسطوره‌های مرگ در بینش هندی»، مسئله مرگ را در محدوده فرهنگی هند بررسی کرده است.

اسدالله جعفری و یحیی طالبیان (۱۳۸۸)، در مقاله «ساخت روایی مرگ و رستاخیز در آیین اساطیر»، نویسنده به بحث روایت‌شناختی در باب مرگ در اساطیر پرداخته است.

سعید بزرگ بیگدلی و زهرا فتحی (۱۳۹۶): در مقاله «بررسی و تحلیل مرگ و زندگی انسان نخستین، حیوان (گاو) و گیاه در اساطیر ایران از منظر نمادگرایی با تکیه بر شاهنامه فردوسی»، به بررسی اسطوره زندگی و مرگ نخستین انسان در فرهنگ ایرانی پرداخته است.

محمود جعفری دهقی و مهتاب صالح (۱۳۹۴)، در مقاله «مرگ و سرنوشت روان در باور ساکنان بین‌النهرین باستان»، صرفاً به مسئله مورد نظر در محدوده جغرافیایی بین‌النهرین پرداخته است.

حمیرا زمردی (۱۳۸۲)، در مقاله «اسطوره حیات جاوید، مردن پیش از مرگ و نوزایی»، نویسنده با نگاه تطبیقی به اسطوره‌های مرگ آیینی و نوزایی پرداخته است.

مریم حیدری (۱۳۹۵)، در مقاله «تحلیل روان‌کاوانه از مرگ انسان کیهانی در اساطیر»، به بررسی اسطوره‌های مرگ موجود کیهانی و آغاز آفرینش پرداخته است.

سنخ‌شناسیِ منشاءِ مرگ در نگرهٔ ادیان

در بسیاری از فرهنگ‌ها از دوره‌های ابتدایی سخن به میان آمده است که انسان وضعیتی بهشتی داشته، با مرگ ناآشنا بوده و همه چیز در حالت کمال و وفور یافت می‌شده است. (ر.ک. لیمینگ^۱ ۲۰۱۰: ۳۱۷-۳۱۸؛ بهار ۱۳۸۱: ۴۶-۴۴؛ مبینی ۱۳۸۳: ۱۹۲-۱۹۳) در بین ویژگی‌های فردوس کهن می‌توان به کمال، خلوص، وفور، آزادی، خودمختاری، صلح، لذت، سعادت و نامیرایی اشاره کرد. همهٔ اینها در تضاد با ویژگی‌های زندگی متداول و پسا فردوس انسان است. می‌توان به آن عناوین، نظم و دوستی با حیوانات که شامل دانستن زبان آن‌ها می‌شود و همچنین برقراری ارتباط آسان با خدایان و جهان بالا را افزود. (پارتین^۲ ۱۹۸۷: ۱۸۹-۱۸۴) به عبارت دیگر، در اندیشهٔ بسیاری از اقوام و ملل و از جمله در ادیان ابراهیمی (سفر پیدایش، ۲-۳؛ بقره / ۳۵)، زندگی اولیهٔ انسان فاقد شرّ بوده است، اما این وضعیت دیری نپاییده و بشر دچار شرّ و نقصان گشته که از آن جمله می‌توان به مرگ اشاره کرد.

1. Leeming

2. Partin

در سرتاسر جهان، اسطوره‌های بسیاری در خصوص چگونگی ورود مرگ به این جهان و فناپذیر شدن انسان‌ها سخن گفته‌اند و تعداد این موارد، موجب تقسیم‌بندی‌های مختلفی در میان متخصصین گردیده است.

با توجه به این نقیصه‌هایی که در سنخ‌شناسی‌های موجود یادآور شدیم به تقسیم‌بندی دیگری که سعی در جامعیت سنخ‌شناسی ناظر به منشاء مرگ در اساطیر جهان دارد، می‌پردازیم:

الف) اسطوره‌هایی که انسان در آن‌ها مدخلیت فعال ندارد. این اسطوره‌ها را می‌توان به دو دسته اصلی تقسیم کرد:

۱- اسطوره‌هایی که انسان در آن‌ها مطلقاً مدخلیتی ندارد و تقدیر میرایی انسان از سوی خدا یا خدایان به صورتی کاملاً مستقل رقم خورده است (اسطوره‌های غیر انسان‌مدار و تقدیر/ اراده‌محور). این اسطوره‌ها را به سه بخش تقسیم می‌شوند:

- خدا/ خدایان یا موجود/ موجوداتی اسطوره‌ای که تقدیر انسان را بر فناپذیری گذاشته‌اند و دلیل مشخصی برای آن ذکر نشده است (تقدیر صرف).

- خدا/ خدایان یا موجود/ موجوداتی اسطوره‌ای به واسطه نوعی نزاع که در بین خود دارند، انسان را محکوم به فناپذیری می‌سازند (تقدیر نزاع‌محور).

- اسطوره‌هایی که در آن‌ها خدا/ خدایان یا موجود/ موجودات غیرانسانی به واسطه خصومت، میرایی را داخل در زندگی انسان‌ها می‌کنند (تقدیر خصومت‌محور).

۲- اسطوره‌هایی که انسان در آن‌ها مدخلیت دارد، اما در مقام انفعال و پذیرش است (اسطوره‌های غیر انسان‌مدار و رخدادمحور). این سنخ اسطوره‌ها را می‌توان به دو گروه کلی تقسیم کرد:

- اسطوره‌هایی که بر اساس آن‌ها، موجود/ موجوداتی غیرانسانی به واسطه کاهلی، موجب ورود مرگ به زندگی انسانی می‌شوند (کاهلی‌محوری).

- اسطوره‌هایی که بر اساس آن‌ها، موجود/ موجوداتی غیرانسانی از روی اتفاق، موجب ورود مرگ به زندگی انسانی می‌شوند (اتفاق محوری).
(ب) سنخ اصلی دوم، اسطوره‌هایی هستند که انسان در آن‌ها مدخلیت فعال دارد (اسطوره‌های انسان‌مدار). این سنخ اصلی خود به سه سنخ فرعی قابل تقسیم است:

۱- اسطوره‌هایی که در آن‌ها انسان به دلیل شرایط نامساعد زندگی بر روی زمین، خود طالب مرگ می‌شود و بدین طریق مرگ را به زندگی آدمی وارد می‌سازد (رضایت محوری).

۲- اسطوره‌هایی که انسان در آن‌ها دچار خطا می‌شود، اما این خطا از نوع گناه نیست (قصور محوری)، بلکه نوعی صدفه (صدفه محوری)، بی‌تفاوتی (بی‌توجهی محوری) یا تصمیم اشتباه (بد - گزینی محوری) است.

۳- اسطوره‌هایی که انسان در آن‌ها دچار خطایی می‌شود و این خطا از نوع گناهی ارادی و شکستن تابو است (گناه محوری).

در ادامه، ابتدا به اسطوره‌هایی می‌پردازیم که در بیان منشاء مرگ، به مواردی می‌پردازند که در آن‌ها، انسان هیچ ورودی به آن ندارد و یا در صورت دخیل بودن در اسطوره، نقش فعالی ایفاء نمی‌کند و تنها در مقام انفعال محض قرار دارد و سپس به اسطوره‌های انسان‌محور رجوع می‌کنیم. لازم به ذکر است که برای هر یک از تقسیمات مطرح شده، به ذکر چند نمونه مختصر اکتفاء می‌کنیم.

اسطوره‌های غیر انسان‌مدار و تقدیر / اراده محور

همچنان‌که گفته شد، در میان اسطوره‌های ناظر به منشاء مرگ، اسطوره‌هایی را می‌توان سراغ گرفت که انسان در آن‌ها هیچ‌گونه عاملیتی ندارد و تقدیر خداوند باعث چنین اتفاقی شده است. چنین اسطوره‌هایی یا ناظر به تقدیر صرف است،

یا این تقدیر بازگشت به نزاعی است که در سطح الوهیت درگرفته است و یا نوعی خصومت بین خدای مرگ و انسان را پیش‌فرض می‌گیرد.

الف. تقدیر صرف: اسطوره‌هایی وجود دارد که منشاء مرگ را به تقدیر خدا یا خدایان پیوند می‌زند و در ضمن اسطوره، دلیل خاصی در خصوص این تقدیر مطرح نمی‌کند و صرف اراده الهی را منشاء و علت آن می‌داند. لوگبارهای^۱ شرق آفریقا بر این عقیده‌اند که، همه اتفاقات حائز اهمیت به دست نیاکان صورت می‌گیرد، مرگ را فعلی از افعال خدا تلقی می‌کنند و انسان را در مقام پذیرنده صرف این تقدیر به تصویر می‌کشند. در برخی مناطق در اندونزی بر این باورند که انسان‌ها، گله خدا یا خدایان هستند و نوعی توازن بین گله خدا در آسمان و گله خدا در زمین وجود دارد؛ به این معنا که هرگاه خداوند در آسمان یکی از حیوانات گله خود را ذبح کند، متعاقب آن، انسانی بر روی زمین دستخوش مرگ می‌گردد. (فان بارن ۱۹۸۷: ۲۵۳؛ میدلتون^۲ ۱۹۶۰: ۹۰-۸۷) در داستان گیل‌گمش نیز به مضمونی مشابه برخورد می‌کنیم. گیل‌گمش پس از جست‌وجوهای بسیار برای یافتن گیاه زندگی به منظور نجات دوستش از مرگ، پس از آنکه به آن دست پیدا کرد، به علت غفلت آن را از دست می‌دهد و با اشاره الهه آب‌ها متوجه می‌شود که خدایان بعد از آفرینش انسان، مرگ را برای او مقرر و زندگی ابدی را برای خود نگه داشته‌اند. (کوپر^۳ ۱۹۹۲: ۲۲-۲۱؛ ناس ۱۳۸۰: ۷۴-۷۳) «هیچ‌کس مرگ را نمی‌بیند، هیچ‌کس صدای مرگ را نمی‌شنود، مرگ وحشی فقط انسان را بر زمین فرو می‌کوبد.» (مک‌کال ۱۳۷۵: ۶۵) همچنین در اسطوره‌های آفریقای جنوبی، سخن از پیرزنی می‌رود که همه خانواده و فرزندان را با تیغ مرگ از دست می‌دهد و

1. Lugbara
3. Cooper

2. Middleton

گرد جهان می‌گردد تا لزا^۱ خدای یورش‌برنده را بیابد و علت آن را بجوید و در نهایت، بدون اینکه پاسخی دریافت کند، مرگ را همچون سرنوشتی محتوم می‌پذیرد و خود نیز تسلیم چنگال مرگ می‌شود. (رادین^۲: ۱۹۲۷: ۱۰۱-۱۰۰)

ب. **نزاع محوری:** اسطوره‌های دیگری هستند که باز همچون مورد قبلی، منشأ انسان را در مرگ نادیده می‌انگارند و تقدیر خدا یا خدایان را به میان می‌کشند، اما به طور خاص، علت چنین تقدیری را نزاعی می‌دانند که در میان خدایان شکل گرفته و خروجی آن، میرایی انسان‌ها شده است. در اسطوره تاهیتی^۳، از خدایان هینا^۴ و تفاتو^۵ و عدم توافقشان در مورد تقدیر انسان سخن می‌گوید، هینا پیشنهاد کرد که انسان باید پس از مرگش دوباره برانگیخته شود و به زندگی بازگردد،^(۱) اما تفاتو پاسخ داد که چون زمین و نباتات می‌میرند، انسان نیز باید در سرنوشتی یکسان سهیم شود. اسطوره‌ای از جزیره سرام^۶ در شرق اندونزی روایت می‌کند که بین سنگ و موز در خصوص خلقت آدمیان مشاجره‌ای درمی‌گیرد در حالیکه هر دو نیز موجوداتی اسطوره‌ای هستند. سنگ، موز را کشت، اما در روز بعد، فرزندان موز آماده از سرگیری جنگ شدند. در نهایت، سنگ در مغاکی ژرف فرو افتاد و با یک شرط، پذیرای شکست شد: «انسان‌ها همان‌طوری خواهند بود که موزها خواستار آند، اما باید بمیرند، همان‌گونه که یک موز می‌میرد.» (فان بارن ۱۹۸۷: ۲۵۴-۲۵۳)

ج. **خصومت محوری:** و بالاخره دسته سومی از اسطوره‌های تقدیرمحور وجود دارد که این سرنوشت شوم را به خصومت خدا یا موجودی اسطوره‌ای نسبت می‌دهند و این عداوت را منشاء چنین تقدیری لحاظ می‌کنند. در اسطوره‌ای در

1. Leza
3. Tahiti
5. Tefatou

2. Radin
4. Hina
6. Ceram

میان اهالی نگرو،^۱ ماه به خرگوش مأموریت می‌دهد که به انسان‌ها بگوید «همچنان که من می‌میرم و دوباره حیات پیدا می‌کنم، شما نیز باید بمیرید و دوباره به زندگی بازگردید»، اما خرگوش از روی بدطینتی پیغام را عوض می‌کند «همچنان که من می‌میرم و دوباره به زندگی باز نمی‌گردم، شما نیز باید بمیرید و به زندگی باز نگردید» پیغام اشتباه رسید و ماه هم دیگر نتوانست رویه را تغییر دهد و این شد که میرایی در میان انسان‌ها پدید آمد. (هاتلند ۱۹۰۸: ۴۱۲) در اندیشهٔ برخی بومیان آمریکا، بین گرگ و کلاغ بر سر میرنده بودن انسان‌ها بحث در می‌گیرد. کلاغ که خود را دشمن انسان می‌نامد، به بهانهٔ ازدیاد جمعیت آدمیان و در حقیقت با هدف خوردن جسد آن‌ها، با جلب حمایت دیگر حیوانات، در نهایت مرگ را برای انسان‌ها رقم می‌زند. (بوآس^۲ ۱۹۱۷: ۴۸۶) اهالی ملانزی قائل هستند که روح حکیم دستور داد که مار باید بمیرد و انسان باید در هنگام پیری پوست‌اندازی کند و دوباره زنده گردد. برادر روح حکیم که نامش چورل^۳ بود، دستور را جابه‌جا کرد و انسان میرنده گشت و مار جاودانه. (هاتلند ۱۹۰۸: ۴۱۲) نمونهٔ دیگر، چهرهٔ نیرنگ‌باز است. در میان برخی بومیان آمریکا، گرگ^۴ که جمع بین نبوغ حماقت، آفرینندگی و نابودگری و وجود این جهانی و آن جهانی است و هیچ تابو و ممنوعیتی را به رسمیت نمی‌شناسد، وقتی می‌بیند که انسان‌ها در هنگام پیری دوباره جوانی را از سر می‌گیرند، با حیله و نیرنگ، موجبات ورود مرگ را به زندگی انسان‌ها فراهم می‌سازد. (لیمینگ^۵ ۲۰۰۵: ۸۳) در میان قبیلهٔ ویتو^۵ و مایدو^۶ در کالیفرنیا موجودی گرگینه به نام سدیت^۷ از روی رشک و بدطینتی،

1. Negro
3. Churl
5. Wintu
7. Sedit

2. Boas
4. Coyote
6. Maidu

چشمه جاودانگی را می‌خشکاند و نعمت حیات بدون مرگ را از انسان می‌ستاند. (فان بارن ۱۹۸۷: ۲۵۴؛ کورتین^۱ ۲۰۰۲: ۹۵-۹۲؛ کولمین ۲۰۰۷: ۹۱۶)

اهالی تانزانیا اسطوره‌ای دارند که بر اساس آن، همسر دوم خدای آفریننده، از روی حسد، به قطع گیاه ممنوعی اقدام می‌کند که متعلق به همسر اول خدای آفریننده بود. با جاری شدن خون از ساقه گیاه، مرگ نیز راه خود را به زندگی آدمیان باز می‌کند. در اسطوره‌های نیجریه نیز به خدای خالق برمی‌خوریم که چون نامیرایی انسان را تاب نمی‌آورد، از روی حسادت و در جهت محدود ساختن قدرت انسان، مرگ را به زندگی انسان وارد می‌سازد. (لیمینگ ۲۰۱۰: ۳۱۸)

این سنخ از اسطوره‌ها که به صورت‌های سه‌گانه آمد، تقدیر خدایان یا موجودات اسطوره‌ای را منشاء مرگ تلقی می‌کنند، گه‌گاه در بعضی جوامع با عکس‌العمل‌های خاصی نسبت به عوامل آن همراه هستند که عملاً از سوی معتقدان صورت می‌گیرد. چنین برداشتی از منشاء مرگ می‌تواند به نوعی بحران معرفتی در حوزه تفکرات الهیاتی برسد و نمونه‌هایی از این بحران‌های معرفتی را می‌توان در بخشی از رفتار بعضی جوامع فرهنگی نیز که پذیرش مرگ را دشوار می‌یابند، سراغ گرفت، نمونه‌ای از آن در میان قبایل پاتاگونیا^۲ در آمریکای جنوبی که امروزه منقرض شده‌اند، وجود داشته است. مردمان این قبیله، خدای متعال ویتاونوا^۳ را مسئول ورود مرگ به جهان انسان‌ها می‌دانستند و از این جهت، به نوعی رفتار خصومت‌آمیز در مقابل خداوند دست می‌زدند. وقتی یکی از خویشاوندان‌شان دستخوش مرگ می‌گردید، علاوه بر اینکه برای از دست دادن آن عزیز شیون و زاری می‌نمودند، در مقابل این عمل خداوند، اعتراض می‌کردند و خدای میراننده را متهم دانسته و از روی انتقام‌جویی، حیواناتی را که متعلق به او می‌دانستند، با خشونت می‌کشتند. (فان بارن ۱۹۸۷: ۲۵۳)

1. Curtin
3. Waitaunewa

2. Patagonia

اسطوره‌های غیرمدار و رخدادمحور

در کنار اسطوره‌های تقدیرمحور، اسطوره‌هایی وجود دارد که باز نقش انسان در آن‌ها فعال نیست، اما در عین حال، ارادهٔ مستقلی هم از جانب خدایان موجب ظهور مرگ نمی‌شود؛ بلکه رخدادهایی به وقوع می‌پیوند که منشاء ورود میرایی به زندگی انسان‌ها می‌شود. در ادامه به نمونه‌هایی از دو نوع اصلی چنین اسطوره‌هایی اشاره می‌شود. البته لازم به ذکر است که بسیاری از اسطوره‌های مربوط به این دسته، عوامل کاهلی و اتفاق را با هم جمع کرده‌اند.

الف. کاهلی محوری: برخی اسطوره‌های غیرمدار و رخدادمحور، منشاء مرگ را به نوعی قصور و کاهلی برمی‌گردانند که عموماً از جانب حیوان یا موجودی اسطوره‌ای اتفاق افتاده است، هر چند گاهی می‌توان حسادت را در آن یافت. در نگاه مردمان قبیلهٔ بانتو،^۱ سوسمارک^۲ که حیوان کندحرکتی است، نقش اساسی در ساختار اسطوره‌ای آن‌ها ایفاء می‌کند. بر طبق اسطوره‌ای که در میان آن‌ها گسترش دارد، وجود اعلی، سوسمارک را مأمور فرستادن پیام بی‌مرگی برای انسان‌ها می‌کند، اما سوسمارک به واسطهٔ کندی، دیر به انسان‌ها می‌رسد و پیش از او، مارمولک که حیوان تیز و سریعی بود، پیام میرایی را برای انسان‌ها می‌آورد و چنین شد که انسان‌ها را تقدیر مرگ درگرفت. (لینچ ۲۰۱۰: ۳۳؛ هارتلند ۱۹۰۸: ۴۱۲) اسطوره‌هایی از این دست را اسطوره‌های "پیام به مقصد نرسیده" می‌نامند.

ب. اتفاق محوری: اسطورهٔ جزیرهٔ نیو بریتانیا^۳ در اقیانوس آرام غربی متعلق به سنخی است که بیشتر در ملانزیایا یافت می‌شود. آنان آمدن مرگ را به حماقت پیام‌رسانی نسبت می‌دهند که به طور صحیح توپورگو^۴ "شخص احمق" نامیده

1. Bantu
3. New Britain

2. chameleon
4. To Purgo

می‌شود، و همزاد خدای حکیم و خیرخواه است. توپورگو بدون هیچ سوء نیتی در پیامش اشتباه می‌کند و فتوا به مرگ انسان و زندگی مستمر مار می‌دهند. (فان بارن ۱۹۸۷: ۲۵۴-۲۵۵۰) قبیله لوبا^۱ در کنگو حکایتی وجود دارد که بر اساس آن، سگ و بز محافظان طریقی بودند که مرگ و زندگی می‌بایست از آن‌ها عبور می‌کردند. یک روز به دلیلی بز به خانه می‌رود و نگهبانی را به سگ می‌سپارد. سگ نیز در حین نگهبانی در خواب می‌شود و مرگ این فرصت را پیدا می‌کند که بدون اطلاع، از جاده خارج شود و به سراغ انسان‌ها برود. بز برمی‌گردد و زندگی را اسیر می‌کند و از ورود دوباره‌اش به حیات انسان‌های مرده جلوگیری می‌نماید. بر طبق اعتقادات قبیله لیмба در آفریقا نیز خدای اعلی با نام کانو^۲ دارویی برای فناپذیری انسان‌ها تهیه کرد و مار را مأمور رساندن آن نمود. در میانه راه غوکی آن را در ربود و کل دارو را بلعید و کانو نیز از تدارک دیدن دوباره آن سر باز زد. (لینچ ۲۰۱۰: ۳۴) در غرب آفریقا نیز با داستان مشابهی مواجه هستیم، که در آن سخن از سگی می‌رود که مسئول رساندن داروست، اما با دیدن یک تکه استخوان، دارو را پرت می‌کند و نتیجه‌اش تجدید رویش در گیاهان و محرومیت انسان از بازگشت دوباره به زندگی است. (لیمینگ ۲۰۱۰: ۳۱۹) در میان نوثرها نیز اسطوره‌ای وجود دارد با این مضمون که در زمان‌های گذشته، آسمان و زمین به واسطه طنابی به هم متصل بوده و انسان‌ها به وقت پیری به آسمان می‌رفتند و دوباره جوان شده به زمین بازمی‌گشتند. روزی گفتاری^۳ از این طناب به آسمان می‌رود و در بازگشت، در میانه راه، از ترس ارواح آسمانی، طناب را می‌برد و بدین واسطه، امکان از سرگیری زندگی را از انسان‌ها می‌ستاند. (امباری هینگا^۴ ۲۰۰۵: ۱۴؛ پریچارد ۱۹۵۶: ۱۰؛ لینچ ۲۰۱۰: ۷۱)

1. Luba
3. Hyena

2. Kanu
4. Mbari Hinga

اسطوره‌های انسان‌مدار

همچنان‌که پیشتر گفته شد، بسیاری از عللی که در فرهنگ‌های دینی مختلف در باب ظهور مرگ مطرح شده است، انسان در آن عامل فعال و محوری تلقی می‌گردد. اگرچه داستان گناه آدم و حوا در سفر پیدایش معروف‌ترین نمونه از این سنخ دانسته می‌شود، اما در فرهنگ‌ها و قبایل بسیاری، مسئله به صورت دیگری روایت شده است. به طور کلی می‌توان این اسطوره‌های منشاء مرگ با مرکزیت انسان را به سه زیر گروه تقسیم کرد. ۱- در برخی موارد، آدمی به واسطه شرایط نامساعد زندگی یا جبر محیطی، خود به نحوی به ورود مرگ به جهان انسانی رضایت می‌دهد و از این طریق است که میرایی نصیب انسان می‌گردد (رضایت‌محوری)؛ ۲- گاه چنین سرنوشتی برآمده از نوعی اشتباه است، اما این اشتباه لزوماً همراه با شکستن یک ممنوعیت دینی یا نافرمانی عمدی فرمان خدا نیست (قصورمحوری). این نوع نیز خود سه زیر مجموعه دارد: الف) گاه حاصل صدفه است (صدفه‌محوری)، ب) گاه ثمره بی‌توجهی به فعل یا سخن موجودی الهی و به نوعی وهن شأن اوست (بی‌توجهی‌محوری) ج) گاه برآمده از نوعی تصمیم نادرست است (بد - گزینی‌محوری). ۳- و در نهایت، منشاء مرگ می‌تواند نتیجه خطایی عمدی باشد که چون همراه با نقض ممنوعیت یا قانونی دینی / الهی یا شکستن حرمت یک تابو است (گناه‌محوری)، در سنت‌های دینی گناه تلقی می‌شود. (لاکوکیو^۱: ۲۰۰۵: ۸۴۰۳-۸۴۰۲)

الف. رضایت‌محوری: گاه زندگی چنان سخت می‌شود که آدمی حتی حاضر می‌شود از نعمت حیات در این سراچه ترکیب درگذرد و از سختی زندگی مشقت‌بار خلاصی یابد. یک چنین بن‌مایه‌ای در برخی اسطوره‌ها تعمیم پیدا کرده

1. Lacocque

و به عنوان منشاء مرگ برای کل نسل انسان معرفی شده است. اول بار آبراهامسون^۱ (۱۹۵۱) توجه را به اسطوره‌های آفریقایی مربوط به این سنخ مبذول داشت، که بر طبق آن‌ها، آدمی به واسطه مصیبت و رنج حاصل از بی‌حرمتی‌های دوران کهنسالی به سطوح آمده؛ فلذا خسته از زندگی، خواهان مرگ شده و از این روی مرگ را فرامی‌خواند که بیاید. اسطوره‌ای از مام‌های^۲ کامرون شرح می‌دهد که خدا نتوانست دریابد که چرا بسیاری از آدمیان سرد و خشک می‌شوند، اما مرگ (که در اینجا تشخیص یافته) به او نشان می‌دهد که چگونه مردمان پیر و تیره بخت، خواستار رهایی از این نوع بودن هستند. انگالاها^۳ می‌گویند که آدمی خواهان مرگ شد چون در جهان شرّ و شوربختی بسیار بود. (فان بارن ۱۹۸۷: ۲۵۸) البته گاهی این تمنا به مخاطرات محیطی برمی‌گردد. برای مثال، اهالی نوبه^۴ در نیل علیا آرزوی مرگ را با واقعیت اضافه جمعیت مرتبط می‌کنند. جمعیت بیش از حد و عدم توانایی در پاسخگویی به نیازهای زیستی افراد می‌تواند زندگی را آن‌چنان مخاطره آمیز کند که در اذهان برخی، مرگ بر آن رجحان داشته باشد. (همان: ۲۵۸)

در برخی از گونه‌های اساطیری نیز این رضایت مرگ، در جهت تکمیل نظام آفرینش انجام می‌گیرد. مثلاً در اساطیر ایران، کیومرث ابتدا بی‌مرگ بوده، بعد از تازش اهریمن و نیروهایش به جهان مادی، مرگ بر نخستین انسان چیره و منجر به زندگی بهتر و جاودانگی انسان‌ها می‌شود. البته کیومرث پیش‌نمونه بوده و به نوعی با مرگ خود موجب تکمیل آفرینش شده است. شخصیت دیگری که در اساطیر ایران و اساطیر هند به نوعی فرمانروای جهان مردگان است، جم است که

1. Abrahamson
3. Ngala

2. Mum
4. Nuba

در هند به صورت «یم» خود را نشان می‌دهد؛ شخصیتی هندوایرانی که به دوران فرهنگ مشترک این دو قوم باز می‌گردد. (کریستن سن ۱۳۷۷: ۱۳۵-۱۳۰) در میان اساطیر، او نخستین انسان جاودانه و بی‌مرگ بوده است که مرگ را بر می‌گزیند تا راه جاودانه بودن را نشان دهد. در واقع، او شاه مردگان است و به نوعی مرگ را «راه یمه» می‌داند. او با رضایت خود به نوعی آفرینش را تکمیل کرده و راه مردن و تناسب زندگی را به واسطه مرگ به نوع بشر آموخته است. (هینلز ۱۳۷۱: ۵۷-۵۵)

ب. قصورمحوری: گاهی منشاء ورود مرگ به زندگی انسانی، خود انسان دانسته شده است، اما نه از روی رضایت و نه به واسطه گناه، بلکه از روی قصور. قصورمحوری زمانی است که فرد به هر طریقی دچار خطایی می‌شود که عاقبت آن هولناک است، اما این خطا از روی عمد و در جهت شکستن یک ممنوعیت یا تابوی دینی نیست. از این جهت، این خطا چه بسا اتفاقی، از روی کاهلی یا برآمده از نوعی تصمیم اشتباه باشد. برای نمونه:

ب ۱. صدفه محوری: نمونه اعلای این داستان به گونه‌ای است که در آن هبوط به جهان زیرین به طور نمادین با بازگشت به زهدان مادر یکی گرفته شده است؛ در داستان دینی قبیله مائوری^۱ در نیوزیلند آمده است: مائوی^۲ نماینده قهرمان مائوری در پایان زندگی خود به آلونک جداهش، هین-نوی-ته-پو^۳ بانوی بزرگ (شب) باز می‌گردد. او بر تن جداهش که خوابیده می‌جهد، راه خودش را بدون هیچ مشکلی در طول شیارهای گوناگون درون تن بانو پیدا می‌کند، و در موقعی که نیمی از بدنش از دهان باز جده بیرون مانده بود، پرنده‌گانی که او را همراهی می‌کردند شروع به خنده می‌کنند. جده که به واسطه صدای خنده پرنده‌گان بیدار

1. Mauri

2. Maui

3. Hine-nui-te-po

می‌شود، ناگهان دهانش را محکم می‌بندد و قهرمان را با دندان‌های تیزش به دو نیم می‌کند. از آن به بعد آدمیان به خاطر این بداقبالی فناپذیر شده‌اند؛ اگر مائوی از بدن جده‌اش جان سالم به در می‌برد، آن‌ها فناپذیر می‌شدند. (لانگ ۲۰۰۵: ۹۴۵؛ لانگ ۱۸۹۷: ۱۹۰) گاهی داستان پاره شدن طناب (ارتباطی بین زمین و آسمان یعنی بین ساحت انسانی و ساحت الوهی) نیز با یک رخداد اتفاقی، پیوند می‌خورد؛ در برخی اسطوره‌ها آمده که جدایی خدا از انسان‌ها باعث میرایی انسان‌ها شده و به آتش‌هایی که آدمیان برمی‌افروختند و دود آن موجب آزار خداوند می‌شده باز می‌گردد. (ر.ک. مبیثی ۱۳۸۳: ۱۹۸-۱۹۷)

اسطوره‌ای از منطقه جزیره سنتانی^۱ در اندونزی گزارش می‌دهد که موجودات انسان‌های اولیه، توانایی درک آن زبانی را که پدرشان برای گفتن راز زندگی جاودان استفاده می‌کردند را نداشتند مورد استفاده قرار می‌داد. آن فرد مرد اما روز بعد دوباره به زندگی برگشت. او سعی کرد تا با مارها و دیگر حیوانات که اکنون می‌توانستند پوست بیاندازند، رابطه برقرار کند. آن‌ها مراد او را به خوبی می‌فهمیدند اما یک‌بار که راز را به آن‌ها گفت، خودش فراموشش کرد؛ و چون باز باید می‌مرد، این بار برای همیشه مرده باقی ماند (فان بارن ۱۹۸۷: ۲۵۵)

اسطوره‌ای از جزایر منتاوا^۲، در نزدیکی سوماترا شرح می‌دهد که اولین موجودات انسانی از گیاه بامبو بیرون آمدند و فوراً به سوی شاخ و برگ‌ها گریختند. در آنجا آنان با بدبختی زندگی می‌کردند تا موقعی که خدای سیاکاو^۳ بر آنان رحم کرد و به آن‌ها آموزش داد و مدد رساند. سپس خدا خود را به یک ایگوانا (سوسمارک درختی) تغییر داد - حیوانی مقدس در این جزایر - در این هیئت تصادفاً توسط دو تن از چهار موجود انسانی آغازین کشته شد. آن‌ها

1. Sentani
3. Siakau

2. Mentawai

سیاکاو را در شکل و شمایل جدید تشخیص نداده بودند و از روی اشتباه به تخریب باغ‌هایشان متهمش کرده بودند. مجازاتشان مرگ فوری بود. دو نفر دیگر گریختند، اما مرگ برای همیشه وارد جهان شده بود. (فان بارن ۱۹۸۷: ۲۵۸)

ب ۲. بی تفاوتی محوری: در برخی اسطوره‌ها منشاء مرگ را بی تفاوتی انسان‌ها به کلام، فعل یا حضور خداوند دانسته‌اند. مردمان قبیله بانپورو^۱ در اوگاندا قائل هستند که در ابتدا انسان توان بازگشت به زندگی پس از مرگ را داشته است. روزی روهانگا^۲ خدای اعلی از انسان‌ها می‌خواهد که برای ادامه این وضعیت، زمانی که فردی پس از مرگ موقت به زندگی برمی‌گردد، از خود شادی و سرور نشان دهند، اما یک زن که از مرگ سگش ناراحت بوده، در یکی از این موارد ابراز شادی نمی‌کند و خدا هم به واسطه این بی تفاوتی، تصمیم به میرایی انسان می‌گیرد. (لینچ ۲۰۱۰: ۳۴) برخی موارد داستان برعکس می‌شود و مویه نکردن فرد موجب ماندگاری مرگ می‌گردد. (هارتلند ۱۹۰۸: ۴۱۲)

در آمریکا در میان قبیله بلک‌فوت^۳ اسطوره‌ای وجود دارد ناظر به اینکه روزی زنی از خدا می‌پرسد که آیا انسان‌های جاودانه زندگی خواهند کرد یا خیر؟ خدای خالق، پهن بوفالو را روی آب می‌اندازد و می‌گوید اگر این پهن بر روی آب شناور بماند، انسان نامیرا خواهد بود، اما اگر در آب غرق شود، انسان نیز محکوم به مرگ خواهد شد. از قضا پهن بر روی آب شناور می‌ماند، اما آن زن بی‌توجه به این رخداد، خودش سنگی را بر می‌دارد و بر آب می‌اندازد و همان کلام خدا را تکرار می‌کند. سنگ زیر آب می‌رود و خدا نیز به جرم این بی‌توجهی، مرگ دائم را در تقدیر انسان قرار می‌دهد. (پریچارد ۱۹۵۶: ۲۱-۲۰؛ بوآس ۱۹۱۸: ۴۸۹؛ لیمینگ ۲۰۱۰: ۳۱۸)

1. Banyoro
3. Blackfoot

2. Ruhanga

در ملانزی و در میان مردم قبیله باینینگ^۱ نیز اسطوره‌ای با همین بن‌مایه بی‌تفاوتی وجود دارد. خورشید از همه موجودات می‌خواهد که دور هم جمع شوند و از آن‌ها می‌پرسد که کدام یک خواهان نامیرایی هستند. انسان بدون توجه به این دعوت، در اجتماع حاضر نمی‌شود و خورشید نیز به پادافره این بی‌تفاوتی، سنگ و مار را نعمت حیات دوباره می‌بخشد، اما انسان را از آن محروم می‌سازد. (دیکسون^۲ ۱۹۹۶: ۱۱۹)

در برخی اسطوره‌های ناحیه کونگوی وسطی نیز روایت شده است که انسان بی‌توجه به اهمیت مرگ در نزد خدا، مرگ را دستخوش شوخی و خنده نمود و همین باعث شد که خشم خدا برافروخته گردد و خود انسان را از جمله میرندگان قرار دهد. (فان بارن ۱۹۸۷: ۲۵۵) در میان ژاپنی‌ها نیز حکایتی شاعرانه وجود دارد که باز بی‌تفاوتی را به نوعی علت میرایی انسان می‌داند. شاهزاده نینگی،^۳ عاشق "شکوفنده همچون گل" دختر خدای کوهستان مرتفع می‌شود. خداوندگار به ازدواج آن‌ها رضایت می‌دهد و خواهر بزرگ‌تر دختر، به نام "بلند همچون صخره‌ها" را همراه آن‌ها می‌سازد. این دختر مسن‌تر بسیار زشت‌رو بوده و داماد به او بی‌توجهی نشان می‌دهد و پشتش را به سمت او می‌کند. خداوندگار داماد را نفرین می‌کند که عمر فرزندانش همچون گل‌ها باشد. (هارتلند ۱۹۰۸: ۴۱۲)

ب ۳. بد - گزینی محوری: اسطوره‌هایی وجود دارد که به نحوی منشاء مرگ را با انتخاب نادرست انسان گره می‌زند. در میان قوم لوبا روایتی وجود دارد که خدا، دو مهره را به انسان پیشنهاد می‌کند و انسان مهره‌ای را برمی‌گزیند که میرایی را با خود به همراه دارد و مار مهره نامیرایی را از آن خود می‌کند. تورایاهای^۴

1. Baining

2. Dixon

3. Ninighi

4. Toraja

اندونزی سخن از دو هدیه سنگ و موز از سوی خدا به میان می‌آورند که اولی نماد فناپذیری و دومی نماد فناپذیری است. انسان نادانسته و با توجه به اینکه ارزش سنگ را در نمی‌یابد، موز را برمی‌گزیند و حاصل این انتخاب، مرگی است که وارد زندگی انسان می‌شود. گاهی نیز با بن‌مایه بغچه مهلک یا جعبه کشنده مواجه هستیم که آدمی به واسطه انتخاب اشتباه، بغچه حاوی مرگ را می‌پذیرد و خود را در معرض مرگ قرار می‌دهد. چنین مضمونی را می‌توان در اسطوره انگالاها^۱ در ناحیه کونگوی علیا سراغ گرفت. (فان بارن ۱۹۸۷: ۲۵۶)

ج. گناه محوری: اسطوره‌های گناه محوری در خصوص منشاء مرگ، شهرت بیشتری دارند؛ چرا که در جهان یهودی - مسیحی - اسلامی مضمونی غالب تلقی می‌شوند: «توان گناه مرگ است، اما نعمت خدا حیات جاودانی در خداوند ما عیسی مسیح.» (عهد جدید، رساله به رومیان، ۶: ۲۳) اما چنین مضمونی به هیچ وجه محدود به این سه دین بزرگ نیست. توتسی‌های^۲ رواندا^۳ قائل هستند که انسان‌ها در ابتدا وضعیت بهشتی داشته‌اند و به محض اینکه می‌مردند، دوباره به واسطه ایمان به خدای آفریننده به زندگی برمی‌گشتند، اما به دلیل نافرمانی و حرص و ولع انسان‌ها، این رابطه از دست رفت و مرگ دائم دامن‌گستر شد. (امباری هینگا^۴ ۲۰۰۵: ۱۴۰-۱۳۹) فان بارن در مقاله‌ای که برای *دایرةالمعارف دین ویراسته میرچا* الیاده در ذیل مدخل «مرگ» نوشته است، اسطوره‌های گناه محور را بر اساس نوع گناه، به سه گروه تقسیم کرده است: ۱- گناه نافرمانی؛ ۲- گناه مقاربت جنسی؛ ۳- گناه قتل. (۱۹۸۷: ۲۵۸-۲۵۷) این تقسیم‌بندی از دو جهت دچار نقصان است. اول اینکه به این نکته توجه نداشته است که نافرمانی در واقع، همان گناه و شکستن

1. Ngala
3. Rwanda

2. Tutsi
4. Mbari Hinga

تابوست و بنابراین، نه یکی از اقسام گناه، بلکه عین آن است و دوم اینکه برخی بن‌مایه‌های گناه‌محوری وجود دارد که به نحوی در تقسیم‌بندی او گنجانده نشده است. از این جهت، به نظر می‌رسد که تقسیم اسطوره گناه‌محور، نیاز به بازبینی دارد، و بر اساس چستی گناه یا تابوی شکسته شده، می‌توان به سه زیرگروه کلی تقسیم کرد:

- ۱- اسطوره‌های حرص و زیاده‌خواهی محور (شامل زیاده‌خواهی معرفتی، شکم‌بارگی و فرزندطلبی)؛
- ۲- اسطوره‌های ناسپاسی محور؛
- ۳- اسطوره‌های قتل محور.

البته در بسیاری از این اسطوره‌ها، مضامینی وجود دارد که در کنار گناه، غرور و خودبینی نیز ایفای نقش می‌کند. از این جهت، باید توجه داشت که اسطوره‌ها، پیچیدگی‌های زیادی دارند. اگرچه هر نوع گونه‌شناسی به نحوی، نیازمند تقلیل‌گرایی است و جز به این کار، تجزیه و تحلیل ناممکن خواهد بود.

۱: حرص‌محوری: اسطوره‌هایی که به نحوی مرگ را با زیاده‌خواهی گناهکارانه و فرمان‌شکنانه انسان پیوند می‌زنند، در میان ملل و قومیت‌های مختلف مورد توجه قرار گرفته است. برخی از آن‌ها حرص و ولع را متوجه بُعد معرفتی انسان، برخی معطوف به بُعد اشتها و شکم‌بارگی انسان و در نهایت برخی دیگر، آن را متوجه خواست ازدیاد نسل دانسته‌اند. اسطوره منع نزدیکی به درخت معرفت که در سفر پیدایش به آن پرداخته شده است، به نوعی در ذیل اسطوره‌های حرص‌محور قرار دارد، حرصی که البته معطوف به بُعد شناخت‌جویانه انسان است و در این داستان، موضوع نهی الهی قرار گرفته است. خدا پس از آنکه آدم را در بهشت عدن جای داد، به آدم فرمان داد که «از همه میوه‌های درختان باغ بخور، مگر از میوه درخت شناخت نیک و بد؛ زیرا که اگر از میوه آن بخوری، مطمئن باش خواهی مرد.» (عهد جدید، سفر پیدایش، ۲: ۱۷-۱۶)

مار به سراغ حوا می‌رود و زیاده‌خواهی او را برمی‌انگیزد و حوا نیز آدم را و سوسه می‌کند و از میوه درخت شناخت خوب و بد تناول می‌کنند و بر عریانی خویش آگاه می‌گردند. خداوند نیز بر آن‌ها خشم گرفت و درد زایمان را برای زن و درد مشقت و کار را برای مرد مقرر فرمود. در کنار همه این‌ها، هبوط آن‌ها به زمین و شرایط زمینی، فناپذیری و مرگ را نیز برای انسان به دنبال داشت، چه آن‌ها نتوانستند از درخت زندگی جاوید که آن نیز در باغ عدن بود، بهره‌مند شوند؛ فلذا از همان خاک که برگرفته شدند، به همان خاک بازخواهند گشت. (عهد جدید، سفر پیدایش ، ۳: ۲۴-۱؛ هارتلند ۱۹۰۸: ۴۱۱) اسطوره‌های میوه ممنوعه بسیار است، اما در اینجا این میوه ممنوعه مستقیماً با شناخت پیوند خورده است. در میان لامباهای^۱ زامبیا اسطوره‌ای است که ذکر می‌کند که چگونه انسان تعدادی بقچه از خدا دریافت کرد، پیام رسان‌هایی که بقچه‌ها به آن‌ها داده شده بود از تفتیش آن‌ها منع شده بودند: آن‌ها می‌بایست بقچه‌ها را در بسته به "رهبر روی زمین" تحویل می‌دادند. پیام رسانان، مغلوب حس کنجکاو می‌شوند و از اطاعت امر وامانده و بقچه‌ها را که یکی از آن‌ها حاوی مرگ است می‌گشایند. (فان بارن ۱۹۸۷: ۲۵۷) گاهی نیز این حرص، معطوف به شکم‌بارگی است. برخی از اسطوره‌های ناظر به میوه یا غذای ممنوعه از این دست هستند. برای مثال، در کنگو اسطوره‌ای وجود دارد که بر طبق آن، خداوند خوردن میوه درخت تاهو^۲ را برای انسان ممنوع ساخته بود، اما زنی از آن سرپیچی کرد و نتیجه‌اش میرایی انسان شد. (ر.ک. میتی ۱۳۸۳: ۱۹۷؛ لینچ ۲۰۱۰: ۳۳) در ولز نیز اسطوره‌ای وجود دارد که وضعیت اولیه انسانی را بهشتی می‌داند. خدا انسان را از نزدیک شدن به یک درخت توخالی منع می‌کند، اما زنی به طمع عسل و کندوی تعبیه شده در بطن آن درخت، با تبرش به درخت حمله می‌برد و خفاشی که در درخت سکنی داشته

1. Lamba

2. Tahu

و نماد مرگ است، از درخت بیرون می‌آید و انسان‌ها را به خویش‌کاری خود؛ یعنی میرایی مبتلا می‌سازد. (هارتلند ۱۹۰۸: ۴۱۱) افه‌ها^۱ در آفریقای مرکزی نیز همین حرص را به زنی باردار نسبت می‌دهند که میلی سخت به خوردن میوه درخت ممنوعه پیدا می‌کند و خدا نیز به مجازات این نافرمانی، مرگ را در دامن انسان‌ها می‌اندازد. (فان بارن ۱۹۸۷: ۲۵۷) بسیاری از اسطوره‌هایی که گاه بن‌مایه مقاربت جنسی در آن‌ها یافت می‌شود نیز در نهایت، نوعی حرص و زیاده‌خواهی در پیش‌زمینه خود دارند و در بیشتر موارد، فرزند خواهی است که مضمون اصلی را تشکیل می‌دهد، اگرچه مقاربت ممنوعه نیز خود نوعی زیاده‌روی و افزون‌طلبی در عرصه خواهش‌هاست. از نظر قبیله نیوپ^۲ در نیجریه، مرگ زمانی پای به زندگی انسان‌ها گذاشت که از خدا طلب فرزندآوری کردند. آن‌ها علی‌رغم هشدار خداوند که عاقبت این کار میرایی خواهد بود، در مقاربت شدند و مرگ‌پذیری را برای آدمیان رقم زدند. اسطوره‌ای مشابه را می‌توان در میان قبیله واهونگوه^۳ در زامبیا سراغ گرفت. (لیمینگ ۲۰۱۰: ۳۱۹) اسطوره‌ای از بایگاه‌های^۴ هند مرکزی نیز شروع مرگ را با اولین مقاربت جنسی انسان مرتبط می‌کند. یک مرد و زن بایگایی در جنگل گرد هم آمدند، چیزی که پیش از آن ناشناخته بود. زمین شروع به لرزش کرد، و آن‌ها بلافاصله مُردند. از آن زمان به بعد، مرگ بخشی از زندگی انسان شد. سرخ پوستان توکانوی^۵ کلمبیا نیز، اولین مرگ را به شهوانیت نسبت می‌دهند. (فان بارن ۱۹۸۷: ۲۵۸)

ناسپاسی محوری: در برخی از اسطوره‌ها منشاء مرگ را نوعی ناسپاسی از سوی انسان دانسته‌اند که آن را به خدا یا موجودی الهی نسبت می‌دهند. این چنین قدرناشناسی‌ها می‌تواند همراه با بی‌توجهی از سوی انسان به فرمان خدا یا لطف

1. Efe

3. Wahungwe

5. Tucano

2. Nup

4. Baiga

او باشد، البته بی‌توجهی‌ای که در طی آن، دستور خدا نقض می‌گردد. در ملائزیا اسطوره‌ای وجود دارد ناظر بر اینکه فردی به ماهی‌گیری می‌رود و در این میان، روح شروری قصد کشتن و خوردن او می‌کند. فرد به جنگل می‌گریزد و در شکاف درختی پنهان می‌شود و درخت او را در برمی‌گیرد و از گزند روح شرور در امان می‌دارد. درخت که در اینجا جایگاهی الهی و اسطوره‌ای دارد، در عوض این لطف، از آن فرد طلب پیشکشی دو خوک سفید می‌کند. فرد به روستا برمی‌گردد و از روی بخل و ناسپاسی، یک گوسفند سفید و یک گوسفند غیرسفید را که با رنگ و لعاب سفید کرده بود، به جانب درخت می‌برد. درخت بر روی و ریای او واقف می‌گردد و به او می‌گوید که اگر درست عمل می‌کردی، زندگی جاودانه را نصیب می‌پردی، اما در عوض این قدرناشناسی، مرگ گریبان‌گیر تو و نژاد تو خواهد شد. (دیکسون ۱۹۱۶: ۱۱۹) قبیله باگاند^۱ در آفریقای مرکزی نیز حکایت می‌کنند که کیتتو^۲ که اولین انسان بود، پس از گذراندن آزمایش‌های پی‌در پی، اجازه ازدواج با نامبی^۳ یکی از دختران موگولو^۴ (آسمان) را پیدا می‌کند. پدرش با هدایایی آن‌ها را به زمین می‌فرستد و هشدار می‌دهد که به هیچ وجه به آسمان بازنگردند که عواقب سختی برای آن‌ها به همراه خواهد داشت. در میانه راه، نامبی که غذای مرغش را فراموش کرده بود به همراه شوهر به آسمان بازمی‌گردد تا غذای مرغ را همراه خود ببرد. موگولو خشمگین می‌شود و بی‌توجهی و قدرناشناسی آن‌ها نسبت به هشدار مشفقانه خود را با همراه کردن وارومبه^۵ برادر نامبی و علت مرگ به آن‌ها را پاسخ می‌دهد. این‌گونه است که مرگ انسان را در برمی‌گیرد. (هارتلند ۱۹۰۸: ۴۱۱)

قتل محوری: در برخی اسطوره‌ها، انسان مرتکب قتل می‌گردد که ممنوع است و ثمره آن، نفوذ مرگ دائم به زندگی او و هم‌نوعان اوست. نمونه خوبی از آن،

1. Bagand
3. Nambi
5. Warumbe

2. Kintu
4. Mugulu

داستان هاینوله^۱ ("دوشیزه") در اسطوره‌ای از سرام^۲ است. مختصر اینکه این اسطوره گزارش می‌دهد که چگونه مردم بر هاینوله حسد بردند؛ چرا که نسبت به دیگران خوش اقبال‌تر و ثروتمندتر بود. در طی تجمعی همگانی رقصندگان حلقه حلزونی شکلی تشکیل دادند و هاینوله را به مرکز کشاندند، جایی که حفره‌ای عمیق حفر کرده بودند. دختر به داخل حفره انداخته شد و آوازخوانی‌های بلند، فریادهای مدد خواهی او را در خود فرو برد. گودال با خاک پر و توسط رقصندگان پاکوب شد. این قتل ابتدایی، سرآغاز بروز متناوب مرگ و تولد قرار گرفت. در میان آراواک‌های^۳ گینه با اسطوره‌ای درباره‌ی خدای خالق مواجه می‌شویم. یک‌بار وقتی از زمین دیدن می‌کرد تا بنگرد که مخلوقاتش چگونه اوقات را می‌گذرانند، انسانی نابکار، سعی کرد تا او را به قتل برساند. در نتیجه، خدا نوع بشر را از موهبت زندگی ابدی محروم ساخت و در عوض، آن را به مارها و مخلوقات مشابه ارزانی داشت، که تا آن موقع توانایی پوست‌اندازی داشتند. (فان بارن ۱۹۸۷: ۲۵۸)

نتیجه

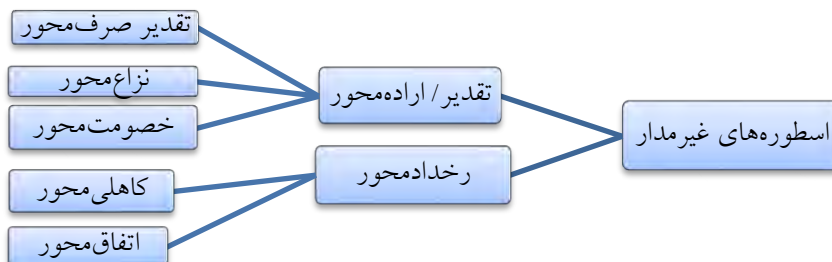
اسطوره‌های منشاء مرگ تنوع زیادی دارند و همچنین مضامین متعددی را به تصویر می‌کشند. گونه‌شناسی‌هایی که تا اکنون در این خصوص صورت گرفته، یا فاقد جامعیت است و یا چارچوبی منطقی و دقیق را دنبال نمی‌کنند. گونه‌شناسی‌ای که در این تحقیق پیشنهاد شده است، وجه تقسیم را عاملیت فعال انسان در روایت این سنخ اسطوره‌ها قرار داده و بر این اساس، از دو سنخ اصلی سخن به میان آورده است:

1. Hainuwele
3. Arawak

2. Ceram

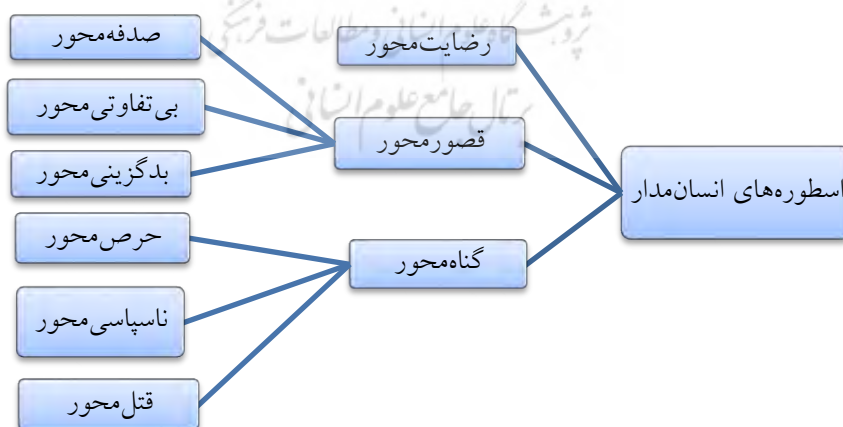
۱- اسطوره‌هایی که انسان در آن‌ها عاملیت فعال ندارد و بدون حضور کارآمد انسان، موجبات ظهور مرگ‌پذیری در زندگی انسانی با نظر به تقدیر محتوم یا رخدادی قابل پیشگیری فراهم آمده است (اسطوره‌های غیرمدار).

نمودار ۱. انواع اسطوره‌های غیرمدار



۲- اسطوره‌هایی که انسان در آن عاملیت فعال دارد و به طرق گوناگون، به دست خود موجبات ظهور مرگ در زندگی انسانی را رقم می‌زند که می‌تواند همراه با رضایت وی، قصور و یا گناه و تقصیرش باشد. نمودار زیر، سنخ‌های چنین گونه‌ای را به تصویر می‌کشد:

نمودار ۲. انواع اسطوره‌های انسان‌مدار



با توجه به این گونه‌شناسی، مشخص می‌گردد که سنخ گناه‌محور که در ادیان ابراهیمی مورد توجه قرار گرفته، اگر چه در فرهنگ‌های دیگر نیز نمونه‌های مشابهی دارد، اما تنها نمونه موجود نیست.

پی‌نوشت

(۱) بازگشتن به زندگی در واقع یا از طریق پوست‌اندازی است که اشاره به نوع تجدید قوای حیواناتی از قبیل مار دارد، و یا به صورت دوباره جوان شدن و زندگی را از سر گرفتن است که به تحولات قمری بازمی‌گردد.

کتابنامه

قرآن کریم.

عهد جدید. ۱۳۹۷. ترجمه پیروز سیار. تهران: نی.

عهد عتیق. ۱۳۹۳. ترجمه پیروز سیار. تهران: هرمس.

الیاده، میرچا. ۱۳۹۰. *اسطوره بازگشت جاودانه*. ترجمه بهمن سرکاراتی. تهران: طهوری.

امامی، خدیجه و دیگران. ۱۳۹۴. *مرگ و زندگی از منظر زبان، اسطوره و تاریخ*. تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی.

بزرگ بیگدلی، سعید و زهرا فتحی. ۱۳۹۶. «بررسی و تحلیل مرگ و زندگی انسان نخستین، حیوان (گاو) و گیاه در اساطیر ایران از منظر نمادگرایی با تکیه بر شاهنامه فردوسی». *مجله متن‌شناسی ادب فارسی*. دوره ۹. ش ۲. صص ۳۷-۴۸.

بورلند، کاتی آرتور. ۱۳۸۷. *اسطوره‌های حیات و مرگ*، ترجمه رقیه بهزادی. تهران: نشر علم.

بهار، مهرداد. ۱۳۸۱. *پژوهشی در اساطیر ایران*. چ ۴. تهران: نشر آگه.

جعفری، اسدالله و یحیی طالبیان. ۱۳۸۸. «ساخت روایی مرگ و رستاخیز در آینه اساطیر».

پژوهشنامه زبان و ادب فارسی. ش ۱. پیاپی ۹. صص ۳۲-۱۱.

جعفری دهقی، محمود و مهتاب صالح. ۱۳۹۴. «مرگ و سرنوشت روان در باور ساکنان

بین‌النهرین باستان». *پژوهشنامه ادیان*. دوره ۹. ش ۱. صص ۵۵-۲۵.

س ۱۵ - ش ۵۶ - پاییز ۹۸ _____ گونه‌شناسی منشاء مرگ در اساطیر جهان / ۲۱۳

حسین آبادی، زهرا. ۱۳۹۴. «بررسی اسطوره‌های مرگ در بینش هندی». فصلنامه مطالعات شبه قاره. دوره ۷. ش ۲۳. صص ۴۲-۲۵.

حیدری، مریم. ۱۳۹۵. «تحلیل روان‌کاوانه از مرگ انسان کیهانی در اساطیر». فصلنامه پژوهش‌های ادبی و بلاغی. دوره ۵. ش ۱. صص ۶۴-۵۵.

رضایی، مهدی. ۱۳۸۳. آفرینش و مرگ در اساطیر. تهران: اساطیر.

زمردی، حمیرا. ۱۳۸۲. «اسطوره حیات جاوید، مردن پیش از مرگ و نوزایی». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. ش ۱۶۷ و ۱۶۶. صص ۱۰۸-۸۹.

کریستن‌سن، آرتور. ۱۳۷۷. نمونه نخستین انسان و نخستین شه‌ریار در تاریخ افسانه ای ایران. ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: چشمه.

مبیتی، جان اس. ۱۳۸۳. ادیان و فلسفه آفرینشی. ترجمه مرضیه شنکایی. چاپ اول. تهران: نشر ادیان.

مک‌کال، هنریتا. ۱۳۷۵. اسطوره‌های بین‌النهرینی. ترجمه عباس مخبر. چ ۲. تهران: نشر مرکز. ناس، جان بی. ۱۳۸۰. تاریخ جامع ادیان. ترجمه علی‌اصغر حکمت. چ ۱۱. تهران: علمی و فرهنگی.

ناصرمقدسی، عبدالرضا. ۱۳۹۴. رستاخیز اسطوره. تهران: نشر فرهامه.

هینلز، جان. ۱۳۷۱. شناخت اساطیر ایران. ترجمه احمد تفضلی و ژاله آموزگار. تهران: چشمه.

English Sources

Boas, Frantz (1918): "Origin of Death: Notes and Queries", *Journal of American Folk-Lore*, No 30, Pp. 486-491.

Codrington, R. H (1891): *The Melanesians: Studies in Their Anthropology and Folk-Lore*, Oxford:Clarendon Press.

Coleman, J.A (2007): *The Dictionary of Mythology*, Arcturus.

Cooper, Jerrold (1992): "The Fate of Mankind: Death and Afterlife in Ancient Mesopotamia", in *Death and Afterlife: perspectives of World Religions*, edited by Obayashi, Hiroshi, London, pp 19-34.

Curtin, Jeremiah (2002): *Creation Myths of Primitive America*, ABC-CLIO.

Dixon, Roland (1916): *Oceanic Mythology*, Boston:Marshall Jones.

Ebersole, Gary (2005): "Death", in *Encyclopedia of Religion*, vol 4, edited by Lindsay Jones, 2nd edition, pp. 2235-2245.

Hartland, E. S (1908): "Death and Disposal of the Dead", in *Encyclopedia of Religion and Ethics*, vol 4, edited by James Hastings, pp. 411-444.

Lacocque, Andre (2005): "Sin and Guilt", in *Encyclopedia of Religion*, vol 12, edited by Lindsay Jones, 2nd edition, pp. 8402-8407.

Lang, Andrew (1897): *Modern Mythology*, London: Longman.

Leeming, David (2005): *World Mythology*, Oxford: Oxford University Press.

Leeming, David (2010): *Creation Myths of the World*, vol 2, ABC-CLIO.

Long, J. Bruce (2005): "Underworld", *Encyclopedia of Religion*, 1st edition, Edited By Lindsay Jones, vol 14, pp 9451-9458.

Lynch, P. A (2010): *African Mythology A to Z*, 2nd edition, Chelsea House.

Mbari Hinga, Teresia (2005): "Afterlife: African Concepts", *Encyclopedia of Religion*, 2nd edition, Edited by Lindsay Jones, Vol 1, pp 139-144.

Middleton, John (1960): *Lugbara Religion: Ritual and Authority among an East African People*, Oxford: LIT Verlag Mnster.

Partin, Harry (1987): "Paradise", in *Encyclopedia of Religion*, edited by Mircea Eliade, Vol 11, pp 184-189.

Pritchard, Evans (1956): *Nuer Religion*, Clarendon, Oxford.

Radin, Paul (1927): *Primitive Man as Philosopher*, New York and London.

Van Baaren. Th. P (1987): "DEATH", in *Encyclopedia of Religion*, Edited by Mircea Eliade, Vol.4, pp 251 - 259.

References

Holy Qurān.

Ahd-e Atīq. (2014/1393SH). Tr. by Pīrūz sayyār. Tehrān: Hermes.

Ahd-e Jadīd. (2018/1397SH). Tr. by Pīrūz sayyār. Tehrān: ney.

Bahār, Mehrdād. (2002/1381SH). *Pažūhešt Dar asātīr-e īrān.* 4th ed. Tehrān: Āgah.

Bozorg Bīgdelī, Sa'īd and Zahrā Fathī. (2017/1396SH). "Barresī va tahlīl-e marg va zendegī-ye ensān-e naxostīn, heyvān (gāv) va gīyāh dar asātīr-e īrān az manzar-e namād-garāyī bā tekīye bar šāhnāme". *Majalle-ye Matn-šenāsī-ye Adab-e fārsī.* Year 9. No. 2. Pp. 37-48.

Burland, Cottil. (2008/1387SH). *Ostūre-hā-ye hayāt va marg (Myths of life and death).* Tr. by Roqayye Behzādī. Tehrān: Našr-e Elm.

Christensen, Arthur. (1998/1377SH). *Nemīne-ye naxostīn ensān va naxostīn šahryār dar tārīx-e afsāne-yī īrān (Les types du premier homme et du premier roi dans l'histoire legendaire des Iraniens).* Tr. by Žāle Āmūzgār & Ahmad Tafazzolī. Tehrān: Češme.

Eliade, Mircea. (2011/1390SH). *Ostūre-ye bāzgašt-e jāvdāne (Mythe de l'éternel retour).* Tr. by Bahman Sarkārātī. Tehrān: Tahūrī.

Emāmī, Xadīje and et al. (2016/1395SH). *Marg va zendegī az manzar-e zabān, ostūre va tārīx.* Tehrān: Pažūhešgāh-e Sāzmān-e Mīrās-e Farhangī.

Heydarī, Maryam. (2016/1395SH). "Tahlīl-e Ravān-kāvāne az marg-e ensān-e keyhānī dar asātīr". *Faslnāme-ye Pažūheš-hā-ye Adabī va Balāqī.* Year 5. No. 1. Pp. 55-64.

Hinnells, John Russell. (1992/1371SH). *Šenāxt-e asātīr-e īrān (Persian mythology).* Tr. by Ahmad Tafazzolī & Žāle Āmūzegār. Tehrān: Češme.

Hosseīnābādī, Zahrā. (2015/1394SH). "Barresī-ye ostūre-hā-ye marg dar bīneš-e hendī". *Faslnāme-ye Motāle'āt-e Šebh-e Qārre. Sīstān va Balūčestān University.* Year 7. No. 23. Pp. 25-42.

Ja'farī, Asadollāh and Yahyā Talebīyān. (2009/1388SH). "Sāxt-e revāyī-ye marg va rastāxīz dar āyene-ye asātīr". *Pažūheš-nāme-ye Zabān va Adab-e Fārsī.* No. 1. Pp. 11-32.

Ja'farī Dahqī, Mahmūd and Mahtāb Sāleh. (2015/1394SH). "Marg va sarnevešt-e ravān dar bāvar-e sākenān-e beynonnahreyn-e bāstān". *Pažūheš-nāme-ye Adyān.* Year 9. No. 1. Pp. 25-55.

Mbiti, John S. (2004/1383SH). *Adyān va falsafe-ye āfrīqā-yī (African religions & philosophy).* Tr. by Marzīye Šankāyī. 1st ed. Tehrān: Adyān.

McCall, Henrietta. (1996/1375SH). *Ostūre-hā-ye Beynonnahreynī (Mesopotamian myths)*. Tr. by Abbās Moxber. 2nd ed. Tehrān: Markaz.

Nāser Moqaddasī, Abdorrezā. (2015/1394SH). *Rastāxīz-e Ostūre*. Tehrān: Farhāme.

Noss, John Boyer. (2001/1380SH). *Tārix-e jāme'-e adyān (Man's Religion)*. Tr. by Alī Asqar Hekmat. 11th ed. Tehrān: Elmī va Farhangī.

Rezayī, Mahdī. (2004/1383SH). *Āfarīneš va marg dar asātīr*. Tehrān: Asātīr.

Zomorrodī, Homeyrā. (2003/1382SH). “Ostūre-ye hayāt-e Jāvīd, mordan pīš az marg va nowzāyī”. *Mjalle-ye Dāneškade-ye Adabīyāt va Olūm-e Ensānī-ye Dānešgāh-e Tehrān*. No. 166-167. Pp. 89-167.

